

Research Paper**Anxiety and Neurosis in the Young Adult Novel *The Taste of Yellow Apple* Based on Karen Horney's Theory****Fatemeh Rahmanifard**

PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

(f.rahmanifard375@gmail.com)

Akram Haratyan

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran. (Corresponding Author). (akramharatian@iau.ac.ir)

**10.22034/lda.2025.143885.1050****Received:**

December, 30,
2024

Accepted:

February, 15,
2025

**Available
online:**

March, 15,
2025

Keywords:

*Psychoanalysis,
Karen Horney,
Adolescent
Character,
Basic Anxiety,
Idealized Self-
Image, Taste of
Yellow Apple.*

Abstract

In recent years, psychological analysis of characters in literary texts, particularly through the lens of social psychoanalytic theories, has emerged as a significant interdisciplinary approach in young adult literature studies. This study examines the psychological structure of the character Sina in Naser Yousefi's novel *The Taste of Yellow Apple*, drawing on Karen Horney's personality theory. Employing a qualitative case study method based on deductive content analysis, the research applies Horney's concepts—basic anxiety, neurotic needs, the idealized self-image, and the three personality styles (compliant, aggressive, and detached)—as analytical categories to explore the character's psyche. The findings of this study indicate that Sina's personality is predominantly fixed in the "moving toward people" neurotic style, reflected in traits such as excessive dependency, approval-seeking, the good boy persona, chronic shame, and a tendency to construct an idealized self-image in his actions and dialogue. In contrast, the aggressive and detached styles appear only transiently and situationally, without forming a stable part of his psychological structure. Sina's character development by the novel's end signifies the beginning of liberation from his idealized self and an effort to live authentically with his true self, aligning with Horney's perspective on the psychological growth of neurotic characters. The study demonstrates that Horney's theory provides an effective framework for analyzing the inner layers of adolescent characters in literary texts, particularly in depicting the impact of insecure relationships and psychological anxieties on the process of identity formation.



مقاله پژوهشی

تحلیل گفتمان اضطراب و روان رنجوری در رمان نوجوان طعم سیب زرد بر اساس نظریه کارن هورنای

فاطمه رحمانی فرد

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

(f.rahmanifard375@gmail.com)

اکرم هراتیان (نویسنده مسؤول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

(akramharatian@iau.ac.ir)



10.22034/ida.2025.143885.1050

چکیده

پژوهش حاضر، با تکیه بر نظریه شخصیت کارن هورنای، به بررسی ساختار روانی شخصیت «سینا» در رمان طعم سیب زرد اثر ناصر یوسفی پرداخته است. روش تحقیق، کیفی، از نوع مطالعه موردی و مبتنی بر تحلیل محتوای قیاسی بوده و مفاهیم نظریه هورنای همچون اضطراب اساسی، نیازهای روان رنجورانه، خودانگاره آرمانی و سه سبک شخصیتی مطیع، پرخاشگر و گریزان به عنوان مقولات تحلیلی در تحلیل شخصیت به کار رفته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که شخصیت سینا به طور مشخص در سبک روان رنجور «حرکت به سوی مردم» تثبیت شده و مؤلفه‌هایی همچون وابستگی افراطی، تأییدطلبی، ایفای نقش «پسر خوب»، شرم مزمن و گرایش به ساختن خودانگاره‌ای آرمانی در کنش‌ها و گفتار او بازتاب یافته‌اند. در مقابل، سبک‌های پرخاشگر و گریزان صرفاً به صورت گذرا و موقعیتی در او ظهور می‌یابند و ساختار پایدار روانی او را شکل نمی‌دهند. تحول شخصیت سینا در پایان داستان، آغاز رهایی از خودآرمانی و تلاش برای زیستن صادقانه با خویشتن واقعی را نشان می‌دهد. این تحول، با رویکرد هورنای به رشد روانی شخصیت‌های روان رنجور هم‌راستا است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نظریه هورنای، چارچوبی مؤثر برای تحلیل لایه‌های درونی شخصیت نوجوانان در متون ادبی فراهم می‌کند؛ به‌ویژه در بازنمایی اثرات روابط ناایمن و اضطراب‌های روانی در فرایند هویت‌یابی.

استناد: رحمانی فرد، فاطمه و اکرم هراتیان (۱۴۰۳). «تحلیل گفتمان

اضطراب و روان رنجوری در رمان نوجوان طعم سیب زرد بر اساس نظریه

کارن هورنای»، نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۲ (۴)، ۴۰-۱۹.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۳/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۲۷

تاریخ انتشار:

۱۴۰۳/۱۲/۲۵

واژه‌های کلیدی:

روان‌کاوی، کارن
هورنای، نوجوان،
اضطراب اساسی،
خودانگاره آرمانی،
طعم سیب زرد.

۱. مقدمه و بیان مسأله

در جهان داستان، شخصیت‌ها نه صرفاً موجوداتی خیالی، بلکه بازتابی از تجربه‌های زیسته، تعارض‌های درونی و لایه‌های پنهان روان آدمی‌اند. مطالعه این جهان، فرصتی برای نزدیک شدن به رازهای ذهن و رفتار انسان فراهم می‌کند؛ جایی که مرز میان واقعیت و خیال، در پرتو روایت، رنگ می‌بازد و حقیقت روان‌شناختی چهره می‌نماید.

تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌ها در آثار ادبی، به‌ویژه از منظر نظریه‌های روان‌کاوی، یکی از رویکردهای پربار در مطالعات ادبی معاصر محسوب می‌شود. این نوع خوانش، امکان تحلیل شخصیت‌های داستانی را همچون افرادی با ساختار روانی پیچیده، تعارض‌های درونی و تجربه‌های زیستی فراهم می‌آورد (ر.ک. دیویس و فینک، ۱۳۷۳: ۶۷-۳۴). در این نگرش، داستان، بستری برای بازنمایی ذهن انسان در موقعیت‌های گوناگون اجتماعی و عاطفی تلقی می‌شود. در این میان، نظریه روانی-اجتماعی کارن هورنای، روان‌کاو آلمانی، جایگاهی خاص در تحلیل شخصیت‌های داستانی یافته است. دیدگاه‌های او که نخست تحت تأثیر فروید بود با تمرکز بر روابط انسانی و تجربه‌های کودکی، از روان‌کاوی زیستی کلاسیک فاصله گرفت. از نظر او، منشأ اختلالات روانی نه در سرکوب امیال جنسی، بلکه در روابط آشفته، طرد، بی‌محبتی و تهدیدهای محیط خانواده نهفته است (ر.ک. رایکمن، ۱۳۹۶: ۱۴۷؛ لاندین، ۱۳۷۸: ۲۹۸).

هورنای با تأکید بر «اضطراب اساسی» به‌عنوان احساس درماندگی در جهانی خصمانه، شکل‌گیری نیازهای روان رنجورانه و سه سبک دفاعی (حرکت به‌سوی مردم، علیه مردم و دور از مردم) را واکنش‌هایی ناهشیار به این اضطراب می‌داند (ر.ک. شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۲۲۱؛ هورنای، ۱۳۸۴: ۹۱). همچنین، «خودانگاره آرمانی» در نظریه او، ساختی دفاعی برای جبران شکاف با خود واقعی و پوشاندن ناامنی درونی است؛ مفهومی که در دوره شکل‌گیری هویت نوجوانان، کاربردی مضاعف دارد (ر.ک. هورنای، ۱۳۹۵: ۷۸؛ شولتز، ۱۳۷۷: ۱۷۸).

ادبیات نوجوان با تمرکز بر تحولات هویتی، فشارهای اجتماعی و تجربه‌های خانوادگی، ظرفیت مناسبی برای تحلیل روان‌کاوانه دارد. باین‌حال، در پژوهش‌های فارسی، کاربرد نظریه هورنای در تحلیل شخصیت‌های نوجوان، به‌ویژه در متون داستانی معاصر، کمتر بررسی شده است؛ بیشتر مطالعات بر شخصیت‌های بزرگسال یا زنان در متون کلاسیک متمرکزند (ر.ک. فضلی و حاجی‌علی‌شرفی، ۱۳۹۹؛ رضایی، زیرک و اسماعیل‌آذر، ۱۳۹۹؛ صمیمی، عادل‌زاده و پاشایی، ۱۳۹۹). در این چارچوب، رمان طعم سیب زرد نوشته ناصر یوسفی، اثری مناسب برای تحلیل روان‌شناختی شخصیت نوجوان است. شخصیت اصلی آن، «سینا»، نوجوانی است درگیر اضطراب، احساس گناه، وسواس و نیاز به تأیید. فقدان پدر، فشار مدرسه و وابستگی به مادر،

تعارض‌هایی درونی در او ایجاد کرده که در رفتار و روابطش بازتاب می‌یابد. این پژوهش، می‌کوشد نشان دهد اضطراب بنیادین، سبک‌های دفاعی ناسازگار و خودانگاره آرمانی، چگونه در ذهن و کنش‌های سینا شکل می‌گیرند و چه اثری بر هویت‌یابی او دارند.

این مطالعه با رویکرد کیفی و در قالب مطالعه موردی انجام‌شده و از تحلیل محتوای قیاسی بهره می‌برد (Mayring, 2000). مفاهیم نظری هورنای به‌صورت پیشینی تعیین و شواهد آن‌ها در متن شناسایی و تحلیل‌شده‌اند. تمرکز اصلی بر مؤلفه‌هایی چون اضطراب اساسی، نیازهای روان‌رنجورانه، سه سبک دفاعی (مطیع، پرخاشگر، گریزان) و خودانگاره آرمانی است. تحلیل به شیوه توصیفی-تفسیری و بر پایه نشانه‌های زبانی و معنایی روایت سینا انجام‌شده است (Maykut & Morehouse, 1994: 113). سؤالات اصلی پژوهش عبارت‌اند از: ۱. کدام‌یک از نیازهای ده‌گانه روان‌رنجورانه در شخصیت «سینا» قابل‌شناسایی است. ۲. این نیازها چگونه در رفتار و کنش‌های اجتماعی او تجلی‌یافته و به کدام سبک شخصیتی منجر شده‌اند؟ ۳. خودانگاره آرمانی در سینا چگونه بروز می‌کند و چه نقشی در تشدید تعارض‌های درونی دارد؟

۲. پیشینه پژوهش

کاربست نظریه شخصیت کارن هورنای در تحلیل متون ادبی، به‌ویژه رمان‌های فارسی و ترجمه‌شده، در سال‌های اخیر، توجه فراوانی را به خود جلب کرده است. پژوهشگران کوشیده‌اند با استفاده از مفاهیم بنیادینی چون اضطراب اساسی، نیازهای روان‌رنجورانه، تیپ‌های شخصیتی و ساخت خودانگاره آرمانی، ساختار درونی شخصیت‌ها را در آثار ادبی بازخوانی کنند.

در این راستا، می‌توان به پژوهش بهنام‌فر و طلایی (۱۳۹۴، ۱۳۹۳) اشاره کرد که در دو رمان متفاوت، مکانیسم‌های دفاعی روان‌رنجورانه را از جمله مهرطلبی، انزوطلبی و میل به برتری، به‌عنوان واکنش شخصیت‌ها به احساس طرد، اضطراب و بحران هویت شناسایی کرده‌اند. شاکری و بخشی (۱۳۹۴) نیز در تحلیل شخصیت‌های داستانی غلامحسین ساعدی، پیوند میان محیط اجتماعی ناپایدار و گرایش شخصیت‌ها به یکی از سه تیپ دفاعی هورنای را برجسته کردند.

در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، فهیم‌کلام (۱۳۹۵) در تحلیل رمان *آنته کریستا* از املی نوتومب، رابطه میان احساس حقارت و وابستگی را در قالب تیپ‌های مهرطلب و برتری‌طلب بررسی کرده است. در مطالعه‌ای مشابه، پورحبیبی و همکاران (۱۳۹۸) با بررسی داستان‌های هوشنگ مرادی کرمانی، نشان دادند که اضطراب بنیادی دوران کودکی، به شکل‌گیری سه

تیپ شخصیتی (مهرطلب، برتری طلب و انزوطلب) منجر می شود و شخصیت ها برای فرار از رنج های روانی، به پناه خودآرمانی متوسل می شوند.

افضلی و حاجی علی اشرفی (۱۳۹۹) با تحلیل رمان *عطر فرانسوی*، به بررسی تیپ های شخصیتی در قالب زمینه های اجتماعی و بازتاب آن ها در خود ایده آل شخصیت ها پرداختند. همچنین، رضایی، زیرک و اسماعیل آذر (۱۳۹۹) در پژوهشی بر رمان *جزیره سرگردانی*، ریشه های شکل گیری تیپ های روانی سه شخصیت اصلی را در تجربه های دوران کودکی آن ها ردیابی کردند. این الگوها در سرتاسر زندگی شخصیت ها استمرار می یابد و جهت گیری های رفتاری آن ها را تعیین می کند. در مطالعه ای دیگر، بدیعی فرد و صادقی (۱۳۹۹) با تمرکز بر الگوهای پرخاشگری در شخصیت های زن دو داستان از جمال زاده و هدایت، نشان دادند که تحقیر، بی توجهی و بی احترامی از برجسته ترین بازنمایی های رفتار پرخاشگرانه در چارچوب نظری هورنای هستند. صمیمی، عادل زاده و پاشایی (۱۳۹۹) نیز در تحلیل رمان *سهم من*، نیاز روان رنجورانه به عشق در شخصیت اصلی را تحلیل کردند و آن را نه ناشی از احساس سالم بلکه ریشه دار در اضطراب و وابستگی دانستند. در مطالعات محدودتری که تمرکز مستقیم بر شخصیت نوجوان داشته اند، می توان به پژوهش رحمانی فرد و ایزدپناه (۱۴۰۳) اشاره کرد. آن ها در تحلیل رمان *پدر آن دیگری* اثر پرینوش صنیعی، نشان داده اند که چگونه ناکامی های عاطفی در محیط خانواده، شخصیت نوجوان داستان را به سمت انزوطلبی سوق داده و ساختاری ناسازگار در روابط اجتماعی او ایجاد کرده است. همچنین بیگزاده و همکاران (۱۴۰۳) در پژوهشی با رویکرد توصیفی - تحلیلی، رمان *زیبا صدیم کن* را بر پایه نظریه اضطراب بنیادی کارن هورنای بررسی کردند. آن ها نشان دادند که شخصیت زیبا، علی رغم زندگی در خانواده ای آشفته با والدین و ناپدری جاه طلب و آسیب زننده، با استفاده از سه سبک دفاعی (مهرطلبی، انزوطلبی، جاه طلبی)، نوعی تعادل روانی ایجاد کرده و با اتکا به خود واقعی، از تبدیل شدن به شخصیت روان رنجور جلوگیری می کند. این پژوهش، بر نقش سبک های مقابله ای در شکل گیری هویت سالم تأکید دارد.

جمع بندی این پیشینه ها نشان می دهد که نظریه شخصیت کارن هورنای، به ویژه در تحلیل شخصیت هایی با آسیب های روانی، اضطراب بنیادی و روابط خانوادگی پرتنش، چارچوب تحلیلی مناسبی فراهم می کند. باین حال، آنچه مقاله حاضر را متمایز می سازد، تمرکز بر شخصیت نوجوان در ادبیات فارسی معاصر با تکیه بر مفاهیم روان کاوی اجتماعی و بررسی تحلیلی دقیق شخصیت «سینا» در رمان *طعم سیب زرد* است؛ رویکردی که پیش تر در پژوهش های موجود کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۳. چهارچوب نظری

کارن هورنای، روان‌کاو برجسته قرن بیستم، با فاصله‌گیری از روان‌کاوی کلاسیک، به‌ویژه دیدگاه‌های زیست‌محور فروید، چشم‌اندازی اجتماعی- فرهنگی برای تبیین شخصیت انسانی عرضه کرد. هرچند، آغاز کار او در سنت فرویدی بود، ناتوانی آن رویکرد در تفسیر کنش‌های انسانی در بافت روابط اجتماعی، موجب شد تا منشأ اختلالات روانی را نه در امیال جنسی سرکوب‌شده، بلکه در تعاملات ناسالم انسانی و ساختارهای آسیب‌زای اجتماعی بجوید (رک. هوشنگی، ۱۳۹۲: ۲۰۳-۲۰۲). با تأثیر از آدلر و نظریه جبران، هورنای نظریه‌ای منسجم درباره روان‌رنجوری شکل داد که در تضادهای درونی (۱۳۹۸/۱۹۴۵) آن را بسط داده است. از دید او، روان‌رنجوری، حاصل تعارض میان گرایش‌های متضاد درونی و فشارهای محیطی است؛ تعارضی که غالباً در قالب گرایش‌های مردم‌ستیز یا مردم‌گریز بروز می‌کند. برخلاف تأکید فروید بر غرایز زیستی، هورنای شخصیت را برآمده از روابط اجتماعی، فرهنگ و محیط عاطفی می‌داند و با استناد به تفاوت‌های فرهنگی، جهان‌شمولی تبیین‌های غریزی را رد می‌کرد (رک. شولتز، ۱۳۷۷: ۱۶۶). بر این اساس، اضطراب بنیادی در کودکی، در محیط‌هایی فاقد امنیت عاطفی، به بروز نیازهایی روان‌رنجورانه چون تأییدطلبی، سلطه‌پذیر یا کمال‌گرایی افراطی منجر می‌شود. پاسخ کودک به این اضطراب، یکی از سه سبک دفاعی را شکل می‌دهد: گرایش به دیگران (مطیع)، تقابل با دیگران (پرخاشگر) و گریز از دیگران (گریزان) که هر کدام منتهی به الگویی خاص از شخصیت روان‌رنجور می‌شود.

هورنای همچنین مفهوم «خودانگاره آرمانی» را برای توصیف مکانیسم دفاعی دیگر در افراد روان‌رنجور مطرح می‌کند؛ سازه‌ای که فرد برای جبران ضعف‌ها و نارضایتی از خود واقعی، بر مبنای بایدها و معیارهای کمال‌طلبانه می‌سازد. این تصویر خیالی، شکاف میان خود واقعی و مطلوب را تعمیق می‌بخشد و در نوجوانان که در حال تثبیت هویت‌اند، می‌تواند به تعارضات درونی شدید منجر شود.

۳-۱. اضطراب اساسی (Basic Anxiety)

در نظریه شخصیت کارن هورنای، «اضطراب اساسی» مفهومی بنیادین در تبیین روان‌رنجوری به شمار می‌رود. این اضطراب، نوعی احساس پایدار از تنهایی و درماندگی در جهانی خصمانه است که ریشه در فقدان حمایت عاطفی در دوران کودکی دارد (رک. شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۲۲۱). همان‌گونه که شاملو نیز تأکید می‌کند، خانواده‌ای ناتوان در ایجاد احساس محبت و همدلی، بذره‌های نخستین این اضطراب را می‌کارد و زمینه‌ساز انزوا، بی‌پناهی و افت عزت‌نفس در کودک می‌شود (رک. شاملو، ۱۳۸۸: ۹۴). هورنای این اضطراب را زیرساخت روان‌رنجوری

می‌داند که در شرایط عاطفی بی‌ثبات و فاقد حمایت، مزمّن می‌شود و به تدریج ساختار پیچیده‌ای از مکانیسم‌های دفاعی را در فرد شکل می‌دهد (بر. ک. رزگر، ۱۳۹۵: ۷۱۰؛ هورنای، ۱۳۸۴: ۹۱). این اضطراب، محرک ظهور مجموعه‌ای از نیازهای روان رنجورانه است که به صورت ناهشیار در شخصیت فعال‌اند. این نیازها شامل محبت‌طلبی، وابستگی به فرد سلطه‌گر، اجتناب از خطر، میل به قدرت، بهره‌کشی از دیگران، منزلت‌طلبی، تحسین‌خواهی، جاه‌طلبی، استقلال افراطی و تمامیت‌طلبی هستند. هورنای این نیازها را در سه سبک دفاعی (مطیع، پرخاشگر، گریزان) جای می‌دهد. شخصیت روان رنجور، برخلاف شخصیت سالم که به یکی از این سبک‌ها گرایش پایدار دارد، دچار نوسان میان آن‌هاست؛ وضعیتی که منجر به «تعارض بنیادی» می‌شود و ثبات روانی فرد را برهم می‌زند (ر. ک. هورنای، ۱۳۹۷: ۲۷۶). بدین ترتیب، اضطراب اساسی نه تنها آغازگر روان رنجوری، بلکه هسته پیدایش الگوهای دفاعی ناسازگار نیز هست. در تحلیل شخصیت‌های داستانی به‌ویژه نوجوانانی با تجربه‌های تنش‌زا، این مفهوم ابزار کلیدی برای فهم سیر تکوین هویت و تعارض‌های درونی آن‌ها محسوب می‌شود.

۳-۱-۱. حرکت به‌سوی مردم (شخصیت مطیع) (Compliant Personality)

کارن هورنای نخستین سبک دفاعی در برابر اضطراب اساسی را «حرکت به‌سوی مردم» می‌نامد؛ الگویی که فرد روان رنجور در آن برای کسب امنیت روانی به وابستگی، محبت‌طلبی و تأیید دیگران متوسل می‌شود. در این تیپ، فرد ناهشیارانه باور دارد: «اگر محبت شما را جلب کنم، آسیبی به من نخواهید رساند» (هورنای، ۱۳۸۴: ۹۹).

فرد مطیع حتی در موقعیت‌های اجتماعی قدرتمند، از نظر درونی، احساس بی‌پناهی دارد و امنیت خود را نه در اتکا به توانایی‌های شخصی، بلکه در حمایت عاطفی دائمی از دیگران می‌جوید (ر. ک. سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۳۱). نقطه آغاز این سبک، میل افراطی به تأیید است؛ به‌گونه‌ای که نگاه و قضاوت دیگران، مبنای ارزش‌گذاری خود او می‌شود و مخالفت یا انتقاد را به‌سختی تاب می‌آورد (همان: ۱۲۹-۱۲۸).

از ویژگی‌های دیگر این الگو، اجتناب از مسئولیت‌پذیری در روابط است. فرد روان رنجور تمایل دارد به چهره‌ای سلطه‌گر و مقتدر وابسته شود تا بار تصمیم‌گیری را به او واگذار کند. این وابستگی از ترس شکست و اضطراب استقلال ناشی می‌شود؛ گویی نبود یک حامی بیرونی، برابر با فروپاشی روانی است (ر. ک. ورنون و هال، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

در مجموع، شخصیت مطیع در نظریه هورنای، بازتاب نوعی درماندگی آموخته‌شده است؛ الگویی که وابستگی هیجانی، تأییدطلبی و سرکوب خودمختاری را به‌عنوان سپر دفاعی در برابر اضطراب برمی‌گزیند. هرچند این سبک ممکن است روابطی به‌ظاهر هماهنگ ایجاد کند،

اما در بُعد درونی، نشانگر آسیب‌پذیری، نبود هویت مستقل و مانعی جدی در مسیر رشد روانی فرد است.

۳-۱-۲. حرکت علیه مردم (شخصیت پرخاشگر) (Aggressive Personality)

در منظومه نظری کارن هورنای، «حرکت علیه مردم» یکی از سه سبک دفاعی روان‌رنجورانه در واکنش به اضطراب اساسی است. در این سبک، فرد با این باور ناهشیار که «قدرت برابر با بقاست»، می‌کوشد از طریق سلطه، کنترل و رقابت، جایگاه روانی امنی برای خود بسازد. اصل ذهنی چنین فردی، این است که «اگر قدرتمند باشم، دیگران نمی‌توانند آسیبیم بزنند» (ر.ک. هورنای، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

فرد پرخاشگر، جهان را رقابت‌محور می‌بیند و برای بقا به سلطه‌جویی پناه می‌برد (ر.ک. سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۳۲-۱۳۱). این گرایش معمولاً زیر نقاب موفقیت‌طلبی، جاه‌طلبی یا طلب تأیید اجتماعی پنهان می‌شود؛ اما در اصل، بازتاب ترس از آسیب‌پذیری و نیاز به جبران احساس ناتوانی است.

برای حفظ این تصویر مقتدر، شخصیت پرخاشگر از راهبردهای جبرانی مانند اغراق در توانمندی‌های خود و تحقیر دیگران بهره می‌گیرد. از نظر او، تنها افراد نیرومند سزاوار احترام‌اند و این احترام باید از طریق سلطه، نه رابطه متقابل، کسب شود. تمایل به بهره‌کشی از دیگران نیز ویژگی بارز این سبک است؛ فرد پرخاشگر، تعاملات را چون عرصه‌ای رقابتی می‌بیند که در آن باید پیروز شد و جایگاه برتر یافت (همان: ۱۲۹).

در مجموع، گرچه این سبک ممکن است با دستاوردهای بیرونی همراه باشد، اما در عمق، حاصل اضطراب بنیادی و تلاشی دفاعی برای پنهان‌سازی ضعف‌هاست. این الگوی پرتنش، تعارضات درونی را حل نمی‌کند، بلکه آن‌ها را به ساختارهایی سخت و ناپایدار بدل می‌سازد.

۳-۱-۳. حرکت به دور از مردم (شخصیت گریزان) (Detached Personality)

سومین سبک دفاعی در نظریه کارن هورنای، «حرکت دور از مردم» است؛ الگویی که در واکنش به اضطراب اساسی پدید می‌آید و با تیپ شخصیتی «گریزان» مطابقت دارد. در این سبک، فرد با باور ناهشیار به اینکه «اگر از دیگران فاصله بگیرم، از آسیب‌های آن‌ها مصون می‌مانم» به انزوا، خودبستگی افراطی و سرکوب عواطف پناه می‌برد (ر.ک. هورنای، ۱۳۸۴: ۱۰۵). این افراد، روابط میان فردی را منشأ تعارض، ناکامی و تهدید می‌دانند و به جای مواجهه، از آن‌ها اجتناب می‌کنند (ر.ک. سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۳۲).

فرد گریزان، نیازهای عاطفی خود را نادیده می‌گیرد و وابستگی را نشانه ضعف می‌پندارد. او ترجیح می‌دهد در دنیایی محدود، مستقل و قابل کنترل زندگی کند؛ جایی که با

فعالیت‌هایی چون مطالعه، نوشتن، هنر یا باغبانی، از تعامل اجتماعی پرهیز کرده و درون‌گرایی خود را حفظ می‌کند (همان: ۱۳۲). این انتخاب‌ها اغلب ناشی از تجربیات گذشته طرد، تحقیر یا یأس در روابط انسانی‌اند.

از ویژگی‌های بارز این تیپ، میل به پنهان‌سازی ضعف‌ها و ساختن تصویری کامل از خود است. فرد پیش از آن‌که آسیب‌پذیری‌اش آشکار شود، از طریق مکانیسم‌هایی چون اصلاح افراطی یا سکوت، آن را مهار می‌کند (ر.ک. ورنون و هال، ۱۳۸۶: ۱۱۹-۱۱۸). چنین رویکردی او را در قالبی محافظه‌کارانه محصور می‌سازد که هرگونه تغییر یا نزدیکی عاطفی را تهدید تلقی می‌کند (ر.ک. سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۲۹). اگرچه این الگو ظاهراً موجب آرامش، نظم و استقلال می‌شود، در عمق، به فقر ارتباطی، انزوای هیجانی و گسست از تجربه‌های انسانی می‌انجامد و امکان رشد اجتماعی و عاطفی را محدود می‌کند.

۳-۱-۴. خودانگاره آرمانی (Idealized Self)

مفهوم «خودانگاره آرمانی» از عناصر کلیدی نظریه شخصیت کارن هورنای است که در پاسخ به تعارض‌های درونی و ناتوانی در تلفیق سه سبک ناسازگار (مطیع، پرخاشگر، گریزان)، توسط فرد روان‌رنجور ساخته می‌شود (ر.ک. شولتز، ۱۳۷۷: ۱۷۸). برخلاف خودپنداره واقع‌بینانه در شخصیت سالم، این تصویر بر پایه تخیلات، فشارهای درونی شده و معیارهای کمال‌گرایانه‌ای شکل می‌گیرد که نمایانگر «خودِ بایدی» است؛ فردی ایده‌آل، بی‌نقص و شایسته تحسین (ر.ک. هورنای، ۱۳۹۷: ۲۲).

فرد روان‌رنجور، به‌جای پذیرش خود واقعی، تصویری خیالی می‌سازد تا فاصله روانی خود را با آنچه باید باشد، پُر کند. این تلاش، تحت سلطه مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای درونی که هورنای آن را «استبداد بایدها» می‌نامد، انجام می‌گیرد. از آنجا که این آرمان بر کمال‌گرایی افراطی استوار است، همواره دور از دسترس می‌ماند و فرد را به چرخه‌ای از شرم، ناکامی و ازخودبیگانگی می‌کشاند (ر.ک. شولتز، ۱۳۷۷: ۱۷۹).

فرد، برای حفظ این تصویر بی‌نقص، از احساسات، نیازهای انسانی و محدودیت‌های واقعی فاصله می‌گیرد؛ اگرچه ممکن است ظاهری موفق و منظم داشته باشد، در باطن با اضطراب، شرم و بی‌ارزشی مزمن دست‌وپنجه نرم می‌کند. به‌زعم هورنای، این گسست از خویشتن، یکی از سرچشمه‌های اصلی رنج روانی است.

در تحلیل شخصیت‌های نوجوان که درگیر هویت‌یابی‌اند، این مفهوم ابزاری مؤثر برای واکاوی تنش‌های درونی است. در پژوهش حاضر نیز، نظریه هورنای برای تحلیل ساختار روانی شخصیت «سینا» در رمان طعم سیب زرد به کار گرفته شده است.

۴. تحلیل یافته‌ها

۴-۱. خلاصه روایی اثر

رمان طعم سیب زرد، داستان سینا، نوجوانی دبیرستانی است که با مادرش زندگی می‌کند. پدرش، آن‌ها را ترک کرده و سینا، خود را عامل این جدایی می‌داند. او به دلیل این احساس گناه، دچار اضطراب و وسواس شدید است و تحت نظر مشاور و دارو درمان می‌شود. سینا در مسیر درمان، به همکلاسی افغان خود، ایثار، نزدیک می‌شود و رابطه‌ای صمیمی میان آن‌ها شکل می‌گیرد؛ اما از ترس تمسخر هم‌کلاسی‌ها، این دوستی را پنهان می‌کند که در نهایت باعث بروز بحران، افشای رازش و قطع ارتباط با دوستانش می‌شود. پس از ماه‌ها ترک مدرسه، با حمایت خانواده و دوستانش، تصمیم به بازگشت می‌گیرد و با پذیرش وضعیت خود، دوباره به مدرسه برمی‌گردد.

۴-۲. اضطراب اساسی در شخصیت سینا

کارن هورنای، روان‌کاو نو فرویدی، در نظریه خود، اضطراب اساسی را بنیان روان‌رنجوری انسان می‌داند. او معتقد است که این اضطراب ناشی از تجربه عمیق و ماندگار «تنها و درمانده بودن در دنیایی خصمانه» است؛ وضعیتی که اغلب ریشه در محیط خانوادگی ناامن و فاقد حمایت عاطفی دارد (ر.ک. شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۲۲۱؛ شاملو، ۱۳۸۸: ۹۴). به بیان دیگر، اگر کودک در خانواده‌ای رشد یابد که در آن احساس امنیت، تفاهم و محبت وجود نداشته باشد، دچار احساسی از بی‌پناهی و بی‌ارزشی می‌شود که در طول زندگی به اشکال مختلف روان‌رنجوری بازتاب می‌یابد (ر.ک. برزگر، ۱۳۹۵: ۷۱۰؛ هورنای، ۱۳۸۴: ۹۱).

۴-۲-۱. نیاز به محبت و تأیید (Affection and Approval)

نیاز به محبت و تأیید، یکی از نخستین و بنیادی‌ترین نیازهای روان‌رنجورانه در نظریه کارن هورنای است. فردی که به واسطه اضطراب اساسی، خود را تنها، بی‌پناه و ناتوان می‌بیند، برای در امان ماندن از تهدید طرد و تحقیر، به دنبال تأیید بی‌قید و شرط دیگران می‌رود. در این مسیر، گاه خود واقعی را انکار می‌کند و چهره‌ای ساختگی اما مقبول ارائه می‌دهد (ر.ک. هورنای، ۱۳۸۴: ۱۱۲). این نیاز، در شخصیت سینا به شکلی پررنگ و چندلایه بازتاب یافته است. او نوجوانی است که در بستر یک خانواده بدون پدر، در شرایطی آکنده از طرد، سکوت و ناگفته‌ها رشد کرده و به‌طور مداوم در تلاش است تا از طریق جلب توجه، ترحم یا پذیرش دیگران، احساس ارزشمندی گمشده خود را بازسازی کند. سینا برای کسب همدلی و فرار از کنجکاوای یا قضاوت، داستانی ساختگی درباره پدرش تعریف می‌کند:

«پدرم مرد شریفی است. زحمت‌کش است و هر شب با یک بغل خوراکی به

خانه می‌آید. خیلی وقت‌ها هم می‌گویم فوت کرده. وقتی کوچک بودم فوت کرده. این‌طوری دیگر کسی سؤال بیشتری نمی‌پرسد...» (یوسفی، ۱۳۹۷: ۲).

این دروغ، ترفند روانی‌ای است که با هدف تأمین حمایت عاطفی و کاستن از اضطراب ناشی از طرد به کار می‌رود؛ نه از سر فریب‌کاری، بلکه نشانه‌ای از نیاز شدید به پذیرفته شدن. او نقش «پسر خوب» را بازی می‌کند تا رضایت مادر، معلمان و هم‌کلاسی‌ها را جلب کند؛ درحالی‌که این نقش، با خویشتن واقعی او در تعارض است. سینا برای دریافت محبت مادر، خود را «بی‌نقص» تعریف می‌کند و کوچک‌ترین ناراضی‌های مادر برایش مساوی با تهدیدی عاطفی است:

«مراقب بود کسی را ناراحت نکند. مادرش، خانواده مادریش، مربیان و معلمان و حتی دوستانش را. برای این‌که کسی را ناراحت نکند راهی نداشت جز این‌که همه را راضی کند. دروغ بگوید و خودش نباشد. می‌ترسید مادرش هم او را رها کند و روزی برود. برای همین راهی به غیر از خوب بودن نداشت. او همیشه خوب بود. به‌دروغ هم شده خوب بود» (همان: ۴۱).

احساس نیاز به رابطه‌ای امن و بدون قید و شرط نیز در لایه‌های عاطفی شخصیت او دیده می‌شود:

«آرزو دارم یک یار خوب پیدا کنم. صمیمی و دوست‌داشتنی، زیبا. آرزو دارم عاشق شوم و کسی هم عاشقم شود. عاشقم بماند. آرزویم این است یارم را تنها نگذارم. دلم می‌خواهد احساس کند کنارش هستم، می‌تواند به من تکیه کند و همیشه کنارم باشد» (همان: ۷۸).

این عبارات، نه‌تنها نشانه نیاز به محبت، بلکه بیان‌گر نوعی جست‌وجوی پناه روانی در دنیایی خصمانه‌اند. تحلیل این بخش نشان می‌دهد که سینا با درونی‌سازی اضطراب ناشی از غیبت پدر و روابط خانوادگی آشفته، به سمت وابستگی افراطی و تأییدطلبی سوق یافته است. او از یک‌سو به دنبال پذیرش، محبت و حمایت است و از سوی دیگر، در این مسیر، چهره‌ای مقبول اما ساختگی از خود می‌سازد. این شکاف، میان خود واقعی و خود نمایشی، همان چیزی است که در نظریه هورنای به‌عنوان منشأ بیگانگی درونی شناخته می‌شود. نیاز به تأیید و اکنشی به اضطراب سیناست که به مانعی برای رشد هویت مستقل تبدیل می‌شود.

۴-۲-۲. نیاز وابستگی به شریک سلطه‌گر (Partner Who Will Take Over One's Life)

در نظریه کارن هورنای، یکی از واکنش‌های رایج به اضطراب اساسی، نیاز ناهشیار به وابستگی به یک شریک سلطه‌گر است؛ فردی قدرتمند که بتواند در نقش تصمیم‌گیر، راهنما و پشتیبان روانی ظاهر شود. این نیاز، محصول جهان‌بینی فردی است که جهان را خطرناک، ناپایدار و غیرقابل اعتماد تجربه کرده و به دنبال تکیه‌گاهی بیرونی برای تأمین امنیت روانی خود است.

در رمان طعم سیب زرد، این نیاز در شخصیت سینا در دو سطح اصلی بازتاب یافته است: نخست در وابستگی عاطفی شدید به مادر و سپس در پیوند عاطفی-روانی با دوست مهاجرش، نثار. رابطه سینا با مادر از همان آغاز روایت به عنوان تنها «واقعیت زندگی» او معرفی می‌شود: «فقط یک واقعیت در زندگی‌ام دارم و آن این است: من یک مادرم دارم اسمش لیلاست» (همان: ۳).

چنین جمله‌ای گویای محوریت وجودی مادر برای سیناست؛ نقشی که فراتر از یک والد، به معنای کل نظام حمایتی و ثبات روانی اوست. تهدید به از دست دادن مادر، در ذهن او برابر با فروپاشی کامل است: «می‌ترسید مادرش هم او را رها کند و روزی برود» (همان: ۴۱)؛ اما این وابستگی صرفاً عاطفی نیست؛ بلکه در تصمیم‌گیری‌ها و کنش‌های سینا نیز نمایان می‌شود. تصمیم به بازگشت به مدرسه یا ابراز اراده، نه از دل یک خودمختاری فردی، بلکه در واکنشی تدافعی نسبت به از دست دادن حمایت مادر شکل می‌گیرد:

«اما بعد فکر کرد چرا خشم؟ چرا خشم را ادامه دهد؟ می‌تواند به عشقی که از مادرش می‌گیرد زندگی را ادامه دهد. نمی‌توانست و دیگر نمی‌خواست زندگی‌اش را بر خشم بسازد و ادامه دهد. این‌گونه بود که یک‌شب به مادر گفت: «می‌خواهم به مدرسه بروم» (همان: ۱۴۵). در چنین موقعیتی، فرد نیاز دارد که تصمیم‌هایش مهر تأیید دیگری را داشته باشد تا به آن مشروعیت ببخشد.

در بخش دوم روایت، رابطه با نثار بعد جدیدی به این نیاز می‌افزاید. اگرچه نثار نیز فردی آسیب‌پذیر و منزوی است، اما برای سینا به منبعی از شجاعت، پذیرش و حضور اجتماعی تبدیل می‌شود:

«سینا هم در کنار نثار قدرت جدیدی پیدا کرده بود. می‌توانست به راحتی آموخته‌ها و دانسته‌هایش را در میان بگذارد. خیلی چیزها برای نثار جالب و تازه بود. [...] سینا فهمید که با نثار راحت‌تر در خیابان‌ها راه می‌رود. کمتر می‌ترسد. شجاع‌تر شده است» (همان: ۶۵). این احساس پشتیبانی به سینا امکان می‌دهد تا در برابر دیگران ایستادگی کند، ارتباط برقرار کند و حتی در موقعیت‌هایی از نثار دفاع کند:

«با مغازه‌دارها بهتر حرف می‌زند و حقش را می‌گیرد. حتی بارها از حق نثار هم دفاع کرد. راحت‌تر سوار تاکسی می‌شد و با راننده تاکسی کل کل می‌کرد. از رفتن به هیچ جایی واژه نداشت. خوشحال‌تر شده بود، شادتر بود. عطر و طعم سیب‌ها برایش جدی‌تر شده بود» (همان: ۶۵).

نکته مهم در این تحول، آن است که وابستگی سینا که در آغاز، حالتی اضطرابی، مطیعانه و غیر سازنده داشت، به تدریج به نوعی پیوند حمایتی دوسویه تبدیل می‌شود. لحظه‌ای که او

آشکارا کنار نثار می‌نشیند و دوستی‌اش را علنی می‌کند، نشانه‌ای از بازتعریف این وابستگی است: «تصمیم گرفت کنار نثار بنشیند و دوستی‌اش را به همه نشان دهد» (همان: ۱۵۶). این انتخاب، آغاز حرکتی به سوی استقلال روانی نسبی و توانایی پذیرش رابطه‌ای برابر و سالم است. سینا تجسم تیپ مطیع روان رنجور است که از اضطراب بنیادی به تأییدطلبی پناه می‌برد؛ اما در روند داستان به سوی پذیرش خود واقعی پیش می‌رود؛ نمود روشنی از کارایی نظریه هورنای در تحلیل روان نوجوان در بستر ناامن است.

۴-۳. نیاز به محدود کردن زندگی در مرزهای تنگ (*Restrict One's Life Within Narrow Borders*)

در نظریه شخصیت کارن هورنای، نیاز به محدود کردن زندگی و پرهیز از خطر یکی از واکنش‌های دفاعی روان رنجورانه در برابر اضطراب اساسی است. فردی که در نخستین تجربه‌های زیستی خود محیط را ناامن، تهدیدآمیز و غیرقابل پیش‌بینی درک کرده است، برای حفظ ثبات روانی، آگاهانه یا ناهشیارانه، دامنه خواسته‌ها، تعاملات و حتی آرزوهایش را محدود می‌کند. در چنین الگویی، «خواستن» با «ریسک» و «دیده‌شدن» با «آسیب‌پذیری» پیوند می‌خورد؛ در نتیجه، فرد سبک زندگی‌ای محافظه‌کار، انزواطلب و سرکوبگر اتخاذ می‌کند.

شخصیت سینا در طعم سبب زرد به وضوح در این مسیر روانی قرار دارد. او بارها از موقعیت‌های اجتماعی، تعامل با دیگران و حتی بیان احساساتش کناره‌گیری می‌کند؛ نه از ناتوانی، بلکه از ترس. جملاتی چون «سینا ترسو تر از آن بود که بتواند جلوی دیگران با نثار ارتباط بگیرد» (همان: ۵۷) و «نمی‌فهمید چرا جرئت حرف زدن ندارد» (همان: ۵۵)، بازتاب همین درون‌سازی، تهدید و تلاش برای اجتناب از حضور در موقعیت‌های خطرناک است.

این اجتناب فقط رفتاری نیست؛ در سطح روان‌شناختی نیز با نشانه‌هایی چون وسواس، تمایل به کنترل افراطی و انزوا همراه است. پاکیزگی وسواس گونه‌آتش نماد تلاش او برای خلق فضایی قابل پیش‌بینی و عاری از تهدید است: «اتاقش را همیشه تمیز می‌کرد...» [وسواس او روزه‌روز بیشتر می‌شد] (همان: ۴۱). این کنترل بیرونی، در حقیقت، جبرانی برای احساس ناتوانی در کنترل شرایط ناپایدار درونی و اجتماعی است.

عمیق‌ترین نمود این سبک دفاعی در سرکوب خواسته‌ها و رؤیاها نمایان می‌شود: «یادش آمد هیچ‌وقت فرصت نداشت به آرزوهایش فکر کند» (همان: ۷۸). این نه فقط نشانه‌ای از محرومیت، بلکه بازتابی از نوعی خودسانسوری روانی است؛ سازوکاری که در آن خواستن، مترادف با خطر، ناکامی و طرد شدن تلقی می‌شود؛ بالاین‌حال، سیر روایت نشان‌دهنده تحول تدریجی در روان شخصیت است. نقطه عطف این تغییر، جمله‌ای درونی از سوی سیناست:

«دیگر نمی‌خواست با پنهان شدن خودش را خسته و زخمی کند» (همان: ۱۵۳). این جمله نه‌تنها اظهار اراده، بلکه نشانه آغاز پذیرش خطر، تجربه کردن زندگی و عبور از ساختار محافظه‌کارانه‌ای است که تا آن لحظه بر وجود او سایه انداخته بود.

سینا ابتدا با محدود کردن زندگی‌اش از آسیب روانی می‌گریزد؛ اما در مسیر داستان، به‌تدریج ریسک‌پذیری و حضور فعال را می‌پذیرد؛ الگویی گویا برای تحلیل رشد روانی نوجوان در سایه اضطراب اجتماعی است.

۴-۲-۴. نیاز به منزلت اجتماعی (prestige)

در نظریه کارن هورنای، نیاز به منزلت اجتماعی یکی از واکنش‌های روان‌رنجورانه به احساس بی‌ارزشی و اضطراب بنیادی است. فردی که فاقد حس درونی از کفایت باشد، در پی آن است که از طریق تصویر اجتماعی، جایگاه و تأیید بیرونی، احساس ارزشمندی از دست‌رفته‌اش را بازسازی کند. چنین فردی نگران قضاوت دیگران است و با ساخت چهره‌ای مقبول، می‌کوشد از تحقیر یا طرد اجتماعی بپرهیزد.

سینا نیز چنین میلی را در خود پرورش داده است. اگرچه خود را فردی بی‌صدا و منفعل معرفی می‌کند، اما در رفتارهایش تلاشی پیوسته برای حفظ «آبرومندی ظاهری» دیده می‌شود. او از دیده شدن در موقعیت‌های تحقیرآمیز به‌شدت نگران است: «نمی‌فهمید چرا جرئت حرف زدن ندارد؟» «بی‌تاب بود...» نمی‌توانست دیگر در کلاس بنشیند» (همان: ۵۵). این اضطراب، بیش از آن‌که از خود موقعیت ناشی شود، حاصل ترس از شکست تصویر محترمانه‌ای است که او برای دیگران ساخته است.

تحوّل روانی سینا، در جایی رقم می‌خورد که تصمیم می‌گیرد رابطه‌اش با نثار را علنی کند: «تصمیم گرفت کنار نثار بنشیند و دوستی‌اش را به همه نشان دهد» (همان: ۱۵۶). این لحظه، نقطه اوج عبور از اضطراب اجتماعی و بازتعریف منزلت است؛ جایی که صداقت و حضور واقعی، جایگزین پنهان‌کاری و ترس از قضاوت می‌شود.

در نتیجه، نیاز به منزلت اجتماعی در شخصیت سینا، ابتدا چهره‌ای دفاعی و اضطراب‌آلود دارد؛ اما در سیر روایت، به مسیر بلوغ روانی و پذیرش خود واقعی سوق می‌یابد؛ امری که بازتابی از رشد شخصیت در بستر روایت است.

۴-۲-۵. نیاز به تحسین در شخصیت سینا (Personal Admiration)

در نظریه کارن هورنای، نیاز به تحسین یکی از جلوه‌های روان‌رنجورانه اضطراب اساسی است؛ واکنشی به تجربه مداوم بی‌ارزشی و ناامنی درونی. در این الگو، فرد با ساختن تصویری آرمانی

و منحصربه‌فرد از خود، می‌کوشد از تحسین بیرونی، احساس ارزشمندی را بازسازی کند. تحسین دیگران در اینجا جایگزین عزت نفس واقعی فرد می‌شود.

شخصیت سینا در طعم سیب زرد، باوجود ظاهر فروتن و مظلوم، در لایه‌های پنهان روان خود نیاز به تحسین را تجربه می‌کند. این نیاز نه به صورت مستقیم، بلکه در قالب آرزوی عشق خاص، تمایل به صداقت چشمگیر و حساسیت بالا به نقص‌های کوچک بروز می‌یابد.

نمونه بارز آن، آرزوی داشتن رابطه‌ای عاطفی منحصربه‌فرد است: «آرزو دارم عاشق شوم و کسی هم عاشقم شود» [...] دلم می‌خواهد احساس کند کنارش هستم، می‌تواند به من تکیه کند» (همان: ۷۸). این خواسته تنها نیاز به دوست داشتن نیست، بلکه بیان میل به ستایش شدن در یک رابطه عاطفی خاص و ایده‌آل است.

علاوه بر این، شرم سینا از نقص‌های جزئی همچون مریض شدن یا ریختن غذا، نشان‌دهنده کمال‌گرایی درونی شده و ترس از ازدست‌دادن چهره‌ای تحسین‌پذیر است: «فکر می‌کرد پسر بدی است» [...] که غذا روی لباسش می‌ریزد» [...] که بیمار می‌شود» (همان: ۴۰). همین ذهنیت، در وسواس او نسبت به نظافت و آراستگی نیز دیده می‌شود: «انواع خوشبوکننده در اتاقش داشت» [...] اتاقش را همیشه تمیز می‌کرد» (همان: ۴).

سینا می‌خواهد محیط، ظاهر و رفتارهایش همگی بازتابی از یک خود ایده‌آل و درخور تحسین باشند. این تلاش، اگرچه در ظاهر رفتاری ساده و پذیرفته شده است، اما در تحلیل روان‌کاوانه، تلاشی برای پنهان‌سازی احساس ناامنی و تأییدطلبی درونی تلقی می‌شود.

درنهایت، نیاز به تحسین در سینا در قالب رفتارهایی فروتنانه اما هدفمند بروز می‌کند؛ تلاشی ناهشیار برای بازیابی عزت نفس ازدست‌رفته در واکنش به اضطراب بنیادی است.

۴-۲-۶. نیاز به خودبستگی و استقلال (Self-Sufficiency and Independence)

نیاز به خودبستگی و استقلال، در نظریه کارن هورنای، از جمله واکنش‌های روان‌رنجورانه به اضطراب بنیادی و ترس از آسیب‌های ناشی از وابستگی عاطفی است. فردی که به واسطه تجربه‌های اولیه، دیگران را منبع تهدید یا ترک شدن تلقی می‌کند، می‌کوشد با ایجاد فاصله هیجانی، مرزهای سختی میان خود و اطرافیان برقرار کند و تصویری از خودکفایی و بی‌نیازی ارائه دهد؛ حتی اگر این رویکرد به قیمت فدا کردن روابط عاطفی سالم تمام شود.

در طعم سیب زرد، شخصیت سینا در لایه‌های پنهان روان خود تمایلی پایدار به استقلال و گریز از وابستگی دارد. این تمایل گاه به شکل سکوت، کناره‌گیری یا پنهان‌کاری و گاه به صورت تصمیم‌گیری‌های آگاهانه برای بازسازی هویتی مستقل تجلی می‌یابد.

نقطه اوج این میل، در جمله‌ای نمادین ظاهر می‌شود: «دلش می‌خواست به خودش برگردد و خودش را زندگی کند» (همان: ۱۵۳). این خواسته، تلاشی برای گسستن از نقش‌های تحمیل‌شده و بازسازی هویتی است که نه وابسته به مهر طلبی است، نه تعریف‌شده از نگاه دیگران.

عبارت دیگری که بر استقلال روانی سینا تأکید دارد، گذار او از خشم نسبت به پدر و تصمیم به ساختن مسیر تازه‌ای است: «منی‌خواست زندگی‌اش را بر خشم بسازد» (همان: ۱۴۵). این گذار، نه فقط یک تصمیم اخلاقی، بلکه نشانه‌ای از گسست آگاهانه از وابستگی به گذشته‌ی آسیب‌زا و حرکت به سوی استقلال هویتی است.

حتی در لحظات آسیب‌پذیر، مانند ترس یا شب‌اداری، او تمایل دارد این ضعف‌ها را پنهان کند و از کمک خواستن بپرهیزد: «سینا این حس را می‌شناخت [...] نمی‌توانست به کسی حرفش را بزند» (همان: ۶). این سکوت، مکانیزمی دفاعی برای حفظ چهره‌ای مستقل، قوی و غیرنیازمند است، حتی اگر به قیمت تجربه‌انزوا تمام شود.

در مجموع، نیاز به خودبستگی در سینا، هرچند در ابتدا با سکوت و پنهان‌کاری همراه است، اما در جریان روایت به شکلی متعادل‌تر و مبتنی بر آگاهی فردی تبدیل می‌شود؛ الگویی که گذار از دفاع روان‌رنجورانه به بلوغ هیجانی را نشان می‌دهد.

۴-۲-۷. نیاز به تمامیت و شکست‌ناپذیری

نیاز به تمامیت و شکست‌ناپذیری در نظریه کارن هورنای، یکی از پیچیده‌ترین واکنش‌های روان‌رنجورانه به اضطراب اساسی است. این نیاز در افرادی شکل می‌گیرد که نمی‌توانند ضعف‌ها و نواقص طبیعی انسانی را بپذیرند و برای مقابله با احساس بی‌کفایتی، تصویری آرمانی و بی‌نقص از خود می‌سازند. کوچک‌ترین اشتباه یا لغزش، در نگاه آن‌ها تهدیدی برای انسجام روانی است؛ نتیجه این رویکرد، وسواس، حساسیت افراطی به قضاوت و شرم پنهان است.

شخصیت سینا در طعم سیب زرد نیز در مسیر چنین ساختار روانی قرار دارد. از آغاز داستان، او می‌کوشد چهره‌ای مطیع، تمیز و «پسر خوب» از خود ارائه دهد. این ذهنیت، حتی در پنهان‌کاری و دروغ‌های کوچک او نیز ریشه دارد: «برای اینکه کسی را ناراحت نکند [...] به دروغ هم شده، خوب بود» (همان: ۴۱). سینا ترجیح می‌دهد تصویری مطلوب حفظ کند تا آن‌که با خود واقعی و آسیب‌پذیرش دیده شود؛ تصویری که ساختگی اما روان‌ساز است؛ باین‌حال، روایت نشان می‌دهد که این نیاز، به تدریج تضعیف می‌شود. در نقطه‌ای تعیین‌کننده، او دیگر از پنهان‌کاری دست می‌کشد: «انگار عادت شبانه‌اش چیزی غیر از

اضطراب‌های پنهان و مخفی زندگی‌اش نبود[...]. دیگر چیزی برای پنهان کردن نداشت» (همان: ۱۴۳). این پذیرش ضعف، گسستی مهم از خودِ کاذب و آغاز شکل‌گیری هویتی اصیل و متعادل است.

درنتیجه، نیاز به تمامیت در سینا، گرچه در ابتدا واکنشی دفاعی به اضطراب و شرم است؛ اما با پیشرفت داستان جای خود را به پذیرش نقص انسانی و خود واقع‌بینانه می‌دهد؛ گذار روانی‌ای که در نظریه هورنای نشانه رشد شخصیت و کاهش روان رنجوری تلقی می‌شود.

۴-۳. تحلیل شکل‌گیری روندهای شخصیتی «حرکت به‌سوی مردم» در سینا

در نظریه شخصیت کارن هورنای، سبک روان رنجور «حرکت به‌سوی مردم» به‌مثابه یک سازوکار دفاعی، زمانی پدید می‌آید که فرد، درنتیجه اضطراب اساسی دوران کودکی، در تلاش برای حفظ امنیت روانی، به وابستگی شدید به دیگران، تأییدطلبی مفرط و خودانکاری عاطفی روی می‌آورد. شخصیت «سینا» در رمان طعم سیب زرد، به‌وضوح نمونه‌ای از تثبیت در این سبک روانی است. او در بستر خانواده‌ای آسیب‌دیده رشد یافته که به دلیل غیبت پدر و شکنندگی پیوندهای عاطفی با مادر، تجربه‌ای مستمر از احساس ناامنی، طرد و بی‌پناهی را درونی کرده است. این اضطراب بنیادی، نه‌تنها زمینه شکل‌گیری ترس‌های وجودی او را فراهم کرده، بلکه از همان ابتدای روایت، زمینه‌ساز کنش‌های دفاعی مبتنی بر «خوب بودن»، «نادیده گرفتن خویشتن» و تلاش وسواس گونه برای جلب رضایت دیگران شده است.

نخستین مرحله این ساختار روانی، در جمله کلیدی داستان بروز می‌یابد: «می‌ترسید مادرش هم او را رها کند و روزی برود. برای همین راهی به‌جز خوب بودن نداشت[...]. به‌دروغ هم شده، خوب بود» (همان: ۴۱). در این جمله، الگوی بنیادینی از ترس طرد و استراتژی متقابل آن یعنی نقش‌آفرینی به‌منظور تأمین امنیت دیده می‌شود. سینا در غیاب یک والد حمایتگر، مادر را یگانه تکیه‌گاه می‌بیند و درنتیجه، برای حفظ پیوند با او، هر نوع اصالت روانی را به تعلیق درمی‌آورد. این استراتژی، به‌گونه‌ای در تمام تعاملات اجتماعی او تعمیم‌یافته است.

ویژگی بارز شخصیت‌های مطیع، همان‌گونه که هورنای تحلیل می‌کند، درونی سازی شدید انتظارات بیرونی، ادغام آن‌ها با هویت و ساختن خودانگارهای است که متناسب با معیارهای مقبول جامعه و افراد مرجع باشد. سینا نیز، در واکنش به اضطراب ناشی از شرم، طرد و بی‌کفایتی، تصویری آرمانی از خود خلق کرده که در آن باید تمیز، مؤدب، منظم، بی‌اشکال و همیشه محبوب باشد. این تصویر با وسواس شدید او نسبت به‌ظاهر، نظم محیط و هراس از شرمساری، در صحنه‌هایی چون این بازتاب یافته است: «او هم به شکل شگفت‌انگیزی تمیز

بود و اتاقش را همیشه تمیز می کرد [...] وسواس او روزه روز بیشتر می شد» (همان: ۴، ۴۱). در اینجا، مکانیزم دفاعی کنترل بیرونی، جایگزین آشفتگی روانی درونی شده و پیامی از تلاش برای حفظ تمامیت خود آرمانی در برابر دیگران را انتقال می دهد.

در سطح روابط بین فردی، یکی از پریسامدترین نشانه های سبک مطیع در شخصیت سینا، وابستگی شدید او به چهره های مرجع عاطفی است. نخست، مادر و سپس، نثار، در ساختار روانی او، نقش «دیگری حمایتگر» را ایفا می کنند. سینا بدون حضور آنان دچار ضعف هویتی، ترس و ناتوانی در تعاملات اجتماعی است. توصیف رابطه او با نثار چنین است: «سینا فهمید که با نثار راحت تر در خیابان ها راه می رود [...] شجاع تر شده است [...] حتی بارها از حق نثار هم دفاع کرد» (همان: ۶۵). اگرچه این دفاع ها ظاهری کنشگر دارند، اما از منظر هورنای، ابزاری اند برای تحکیم رابطه حمایتی و تداوم ساختار روانی متکی بر وابستگی.

در ساختار شخصیت مطیع، فرد در برابر موقعیت هایی که ایجاب کننده استقلال، مخالفت یا بیان خواسته های درونی است، واکنش هایی سرکوب گرایانه دارد. سینا نیز در طول روایت، هر زمان که با احتمال رد شدن، مخالفت یا قضاوت مواجه می شود، ترجیح می دهد سکوت کند، خود را پنهان سازد یا به دروغ متوسل شود. این سازوکارها، نه از سر ضعف عقلانی، بلکه دفاعی روانی اند برای محافظت از تصویری که فرد برای بقا به آن متکی است؛ باین حال، آنچه روند شخصیت سینا را از الگوی روان رنجور صرف فراتر می برد، تجربه نوعی گسست تدریجی از این نقاب در پایان روایت است. لحظه هایی که در آن ها سینا با خود واقعی اش مواجه می شود، مثلاً آنگاه که دیگر نمی خواهد «با پنهان شدن خودش را خسته و زخمی کند» (همان: ۱۵۳) یا زمانی که صریحاً می گوید: «می خواهم بدون دروغ زندگی جدیدی را شروع کنم» (همان: ۱۴۶)، نشانه ای از بازگشت از خود آرمانی به خود واقعی است. هورنای این گذار را مقدمه رشد روانی و بازیابی اصالت فردی می داند مسیر دشواری که با شناخت مکانیزم های دفاعی و پذیرش آسیب پذیری آغاز می شود.

سینا نمایانگر تیپ مطیع روان رنجور است که از اضطراب بنیادی، به وابستگی و تأییدطلبی پناه برده است؛ اما در مسیر روایت، به تدریج به سوی پذیرش خود واقعی حرکت می کند؛ نمونه ای روشن از کارایی نظریه هورنای در تحلیل تحولات روانی نوجوان در بستر ناامن عاطفی است.

۴-۴. خودانگاره آرمانی در شخصیت سینا بر پایه نظریه کارن هورنای

در نظریه روان کاوی اجتماعی کارن هورنای، «خودانگاره آرمانی» سازوکاری دفاعی است که افراد روان رنجور برای جبران شکاف بین خود واقعی و انتظارات تحمیل شده، آن را می سازند.

این تصویر آرمانی که تحت حاکمیت «استبداد بایدها» شکل می‌گیرد، فرد را در مسیری قرار می‌دهد که در آن نمی‌تواند نقص یا ضعف خود را بپذیرد و مدام با معیارهای خیالی از شایستگی، محبوبیت یا بی‌نقصی خود را می‌سنجد.

در شخصیت سینا، این الگو با وضوح خاصی بروز یافته است. او از همان ابتدای داستان، درگیر ایفای نقشی است که با خود واقعی‌اش در تعارض است: «برای اینکه کسی را ناراحت نکند، راهی نداشت جز اینکه همه را راضی کند. دروغ بگوید و خودش نباشد» (همان: ۴۱). این رفتار، تلاشی است برای حفظ تصویری آرمانی از «پسر خوب» تصویری که پذیرش اجتماعی را تضمین می‌کند؛ اما هویت اصیل را انکار می‌سازد.

شکاف میان این دو وجه وجودی، در احساس شرم، بی‌کفایتی و انکار مداوم خویشتن بروز می‌یابد. سینا خود را به سبب ضعف‌های کوچک، شرم‌منده و غیرقابل‌پذیرش می‌داند: «فکر می‌کرد پسر بدی است...» [که غذا روی لباسش می‌ریزد] (همان: ۴۰). این نگاه، حاصل سنجش خود با «بایدهای مطلق» است که هورنای آن را ریشه‌ی اصلی نارضایتی روان رنجورانه می‌داند.

نقطه‌ی اوج این فرآیند، در لحظه‌ای است که سینا با پیامدهای این دوگانگی مواجه می‌شود: «انگار عادت شبانه‌اش چیزی غیر از اضطراب‌های پنهان و مخفی زندگی‌اش نبود...» دیگر چیزی نبود که بخواهد پنهان کند» (همان: ۱۴۳). در این نقطه، او درمی‌یابد که خودانگاره کامل و بی‌نقص، نه تنها آرامش نیاورده، بلکه منبع اضطراب، شرم و گسست روانی بوده است. تحول روانی سینا زمانی آغاز می‌شود که او با جسارت اعلام می‌کند: «می‌خواهم از نو شروع کنم. می‌خواهم بدون دروغ زندگی جدیدی را شروع کنم» (همان: ۱۴۶). این تصمیم، نماد آغاز رهایی از «خود بایدی» و پذیرش خویشتن واقعی است.

در مجموع، خودانگاره آرمانی در شخصیت سینا، نخست به‌عنوان مکانیسم دفاعی برای مدیریت اضطراب و جلب تأیید شکل می‌گیرد؛ اما در بستر روایت، به منبع گسست درونی تبدیل می‌شود. تصمیم سینا برای رهایی از نقاب، نشانه‌ی پذیرش تدریجی خود واقعی و گامی در مسیر رشد روانی و بازیابی اصالت روانی اوست.

۵. نتیجه گیری

تحلیل شخصیت سینا در طعم سیب زرد نشان می‌دهد که هسته اصلی ساختار روانی او در پاسخ به اضطراب اساسی شکل گرفته است. تجربه‌های زیستی سینا، از جمله طرد پدر، وابستگی عاطفی به مادر و احساس بی‌ریشگی اجتماعی، به نیازهایی چون محبت، وابستگی، تأیید و اجتناب از خطر دامن زده است. این نیازها در کنش‌ها و واکنش‌های او به روشنی قابل مشاهده‌اند و با سازوکارهای دفاعی شخصیت مطیع هماهنگی دارند. نشانه‌های این تیپ شخصیتی، در گرایش به جلب محبت از طریق مهربانی اجباری، فداکاری، دروغ‌گویی برای مقبولیت و ایفای نقش «پسر خوب» نمود یافته و الگویی را شکل داده‌اند که در آن، هویت فردی قربانی تأیید اجتماعی می‌شود.

وابستگی سینا به مادر و نثار نیز مؤید همین الگو است. در رابطه با نثار، او نه تنها حس تعلق و امنیت می‌یابد، بلکه جسارت اجتماعی نیز پیدا می‌کند؛ باین‌حال، این وابستگی در مسیر رشد شخصیت به رابطه‌ای متقابل و پخته‌تر بدل می‌شود. برای نمونه، تصمیم سینا برای نشستن کنار نثار در برابر دیگران نشانه‌ای از عبور از ترس و پنهان‌کاری و حرکت به سوی هویتی صادقانه‌تر است. افزون بر این، رفتارهایی چون اجتناب از تعاملات جمعی، وسواس، سکوت، درون‌گرایی، تمیز نگه‌داشتن افراطی اتاق و بی‌اعتمادی به دیگران، بازتابی از گرایش‌های سبک گریزان هستند که اگرچه مکمل سبک اصلی مطیع‌اند، اما هویت روانی پایدار او را تغییر نمی‌دهند.

تحولات درونی سینا، ریشه در تعارض میان «خود واقعی» و «خود آرمانی» دارد. او، همان‌گونه که هورنای توصیف می‌کند، تصویری بی‌نقص و همواره مقبول از خود می‌سازد که نتیجه آن، فاصله گرفتن از احساسات واقعی و بروز نشانه‌هایی همچون اضطراب، وسواس و شب‌ادرازی است. نقطه تحول زمانی رخ می‌دهد که می‌پذیرد نمی‌تواند همواره در قالب این تصویر ایدئال باقی بماند. برخلاف برخی تفاسیر اولیه که شخصیت سینا را آمیزه‌ای از سه سبک روان‌رنجور هورنای می‌دانستند، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عناصر پرخاشگرانه و گریزان در او بیشتر واکنش‌های موقعیتی و ناپایدارند و هویت روانی پایدارش بر سبک مطیع استوار است.

در نهایت، روایت داستان با نمایش عبور تدریجی سینا از سبک دفاعی مطیع و حرکت به سوی پذیرش آسیب‌پذیری و صداقت، تصویری امیدبخش از رشد روانی ارائه می‌دهد. به تعبیر هورنای، این لحظه، آغازی برای رهایی از استبداد «بایدها» و بازسازی پیوند با خویشتن اصیل است. پژوهش حاضر نشان داد که نظریه روان‌کاوی اجتماعی کارن هورنای ابزاری

کارآمد و انعطاف پذیر برای واکاوی لایه های درونی شخصیت های نوجوان در ادبیات معاصر فارسی فراهم می آورد، به ویژه در آثاری که بر فرآیند هویت یابی، اضطراب های اجتماعی و کنش های روانی نوجوانان تمرکز دارند.

نمودار تحول شخصیت سینا بر اساس نظریه کارن هورنای



منابع

- ابراهیمی کاوری، صادق؛ چولانیان، رحیمه. (۱۳۸۷). «مضامین و موضوعات مشترک در حبسیه‌های فارسی و عربی»؛ *فصلنامه زبان و ادبیات فارسی*، ۴(۱۱)، ۱-۱۹.
- انوشه، حسن. (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی (آسیای مرکزی)*؛ جلد ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه.
- آباد، مرضیه. (۱۳۸۰). *حبسیه سرایی در ادب عربی از آغاز تا عصر حاضر*؛ مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- باباصفری، علی اصغر و شعبانی، الهه. (۱۳۹۰). «سیری در آفاق اشعار مدحی مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*، ۳(۹)، ۴۳-۷۲.
- بخردی، پروین؛ شمیسا، سیروس؛ مدرس زاده، عبدالرضا. (۱۴۰۰). «سبک‌شناسی شهر آشوب‌های مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۳(۴)، ۲۰۹-۲۳۷.
- بیبهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۳). *تاریخ بیبهقی*؛ به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب.
- توسلی، حجت. (۱۳۹۷). «بررسی کنایه در دیوان مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر*، ۴۱، ۴۱-۶۰.
- خزایی، یعقوب. (۱۳۹۵). *فرآیند ساخت‌یابی نهاد زندان از مشروطه تا پایان پهلوی*؛ تهران: آگه.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم و نصرتی سیاهمزی، علی. (۱۳۹۴). «تحلیل شهر آشوب صنفی مسعود سعد سلمان با دیدگاه گلدمن و بوردیو»؛ *فصلنامه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، دوره ۷(۲)، ۲۷۱-۲۵۱.
- رفیعی‌مقدم، هما و مشتاق مهر، رحمان. (۱۳۹۷). «تحلیل گفتمان انتقادی زندان در دو زیست جهان کلاسیک و مدرن با تکیه بر حبسیه‌های مسعود سعد سلمان، فرخی یزدی و محمدتقی بهار»؛ *فصلنامه کاوش‌نامه*، ۱۹(۳۸)، ۱۶۰-۱۲۹.
- سعدسلیمان، مسعود. (۱۳۷۴). *دیوان*؛ با مقدمه رشید یاسمی، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- سلیمانی، زهرا. (۱۳۹۰). «بررسی مضامین مشترک در حبسیات ابوفراس حمدانی و مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، ۵(۲۰)، ۸۳-۱۰۰.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۵). *زندان نای*؛ تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*؛ جلد ۲، تهران: فردوس.
- ظفری، ولی‌الله. (۱۳۸۸). *حبسیه در ادب فارسی تا پایان زندیه*؛ جلد ۱، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- غنی‌پورملکشاه، احمد و محسنی مرتضی، و غلامی، حمیدرضا. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی سرنوشت‌های محمود سامی بارودی و حبسیات مسعود سعد سلمان»؛ *فصلنامه پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل*، ۲(۵)، ۲۹-۱۱.
- قله‌قبادی، داریوش و مبارک، وحید. (۱۳۹۶). «برخی ویژگی‌های شعر مسعود سعد سلمان»؛ *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، سال ۱۳(۵۰)، ۲۶۹-۲۹۰.
- نوریان، مهدی. (۱۳۹۲). *از کوهسار بی‌فریاد؛ چاپ ششم*، تهران: جامی.